

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

معرفتی یا مولای دلیلی عليك و حبی لك شفيعی

إليك و أنا واثق من دلیلی بدلالتك و ساکن من شفيعی

الی شفاعتك.

معرفت من ای مولای من به تو، دلیل من بر

توست و محبت من به تو، شافع من در نزد توست و

من وثوق دارم که دلیل من مرا دالّ به سمت و سوی

تو خواهد بود و سکونت خاطر و آرامش ضمیر دارم

که شفیع من مرا نزد تو شفاعت خواهد کرد.

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که مقصود از

معرفت در کلام امام سجاد علیه السلام معرفت ذات پروردگار و اسماء و صفات اوست نه معرفت به اشیاء دیگر و علوم دیگر، چه علوم مادی یا غیر، آن مدرکات و معلوماتی که ارتباطی به ذات پروردگار و اسماء و صفات او ندارد و آنچه که ما را به سمت خدای متعال هدایت می کند عبارت است از شناخت ما به ذات پروردگار و کیفیت وجود او و کیفیت بروز اسماء و صفات از ذات او، کیفیت بروز و ظهور آثار وجودی^۱ از او، نحوه تعلق و ربط ما با پروردگار و مبدأ هستی، مثال و مرجع ما به آن مبدأ و کیفیت ورود ما به آن عالم، اینها اموری است که ما را به پروردگار هدایت می کند ولی سایر علوم چه علوم مادی باشد و علوم متفرقه و یا علوم عبادی باشد که مربوط به جوارح و تکالیف ظاهری است مانند فقه اصطلاحی، علم به نماز و روزه و اعمال ظاهری، اینها در این مسأله دخالتی ندارند مگر مختصر، پس کسانی که فقط به علوم ظاهری پرداختند و خود را از معارف الهی که فلسفه و عرفان و تفسیر و علوم اهل بیت، روایات و احادیث اعتقادی است محروم

کرده اند اینها راه به مقصد و جایی به مقصود نمی
برند و هر کسی باید به مقتضای فهم و سعه وجودی
خودش به دنبال مطلب و به دنبال حقیقت باشد. ما
نگوییم که ما معرفت امام سجاد را نداریم پس راه به
آنجا نداریم. نخیر، هر کسی به هر مقدار که معرفت
داشته باشد به همان مقدار مکلف است.

قطعاً شما که در اینجا نشسته اید به میزان معرفت
و شناختی که از وقایع و حقایق برده اید که قبلاً
نداشتید، به همین مقدار مسؤولید. این مقدار از
مطالب که شما می دانید طبعاً این افرادی که در کوچه
و خیابان حرکت می کنند اطلاع ندارند. شما به
همین میزان و مقدار که از معارف از حقایق و
واقعیات توسط اولیای الهی در کتب خودشان یا در
بیانات خودشان در اختیار شما و ما قرار داده شده
است به همان مقدار ما مسؤول هستیم و خدا روز
قیامت به همین مقدار از ما حساب می گیرد نمی
گوید که مسأله عرفان به جای خودش و نماز و روزه
ات به جای خودش، نماز و روزه و شناخت و عرفان
همه با هم است و همه در یک دایره و محدوده قرار

دارد. تصور نشود بر اینکه اینها مسائل جدایی است و این احکام ظاهری و تکالیف ظاهری اینها جای خود را دارند ما اول باید نسبت به اینها حساب پس بدهیم حالا از آنها سؤال شد، نه! این حرفها نیست، خدا می گوید من برای تو حجت آوردم و من برای تو مطلب و کتاب آوردم من برای تو بیان آوردم و تو سرمایه و جودی خود را هدر دادی و به همین نماز و روزه اکتفا کردی و مثل بقیه فقط این مقدار از سعة و جودی خود را به کار بستى و بقیه را به هدر دادى و از سایر ابعاد و جودی خود استفاده نکردى.

یک شخصی یک مثالی می زد خیلی مثال خوبی بود ما خوشمان آمد. گفت این مقدار که ما از امور ظاهری دنیا و از عمری که خدا به ما داده و سرمایه داده استفاده کنیم درست مثل یک کشتی سیصد هزار تنی می ماند ، کشتی ها مختلف هستند از قایق گرفته که یک نفر می نشیند و پارو می زند تا این کشتی هایی که نفت را اینطرف و آن طرف می برند آنها تا سیصد هزار تن هم هست ده هزار تنی است و پانزده هزار تنی دارد و سیصد هزار تن گنجایش دارد! یک

دریا در دریا حرکت می کند، مثل اینکه یک شخص
یک کشتی سیصد هزار تنی را اجاره کند که یک کیلو
شکر را ببرد آنجا! این یک کیلو شکر را می توانی با
دست ببری نیازی به کشتی ندارد و راست هم
می گوید. یعنی آن سرمایه ای که خدا برای انسان
قرار داده و ما آن مقدار که از آن سرمایه را در این دنیا
استفاده می کنیم نماز می خوانیم و روزه می گیریم و
حج انجام می دهیم و سطح مدرکات و معلومات
خودمان در همین حد باقی می ماند، فرض کنید یک
نفر هر چه هم در مسائل ظاهری خیر باشد روایات
قوی و صحیح و ضعیف و موثق را بداند و بتواند
احکام را استنباط کند شکایات نماز و دماء ثلاثه،
غسل مسّ میت را بتواند استنباط کند آن موقع که
استنباط کند و فتوا بدهد آن وقتی که می خواهد از
دنیا برود شما بروید بالای سرش با او حرف بزنید،
از خدا چقدر می داند؟ از اسماء و صفات خدا چقدر
می داند؟ وجود پروردگار را چطور تصور می کند؟
شاید به نظر نرسد که میزان فهم او نسبت به
پروردگار از افهام عادی بیشتر باشد، خوب چی شد؟

ما همین روایات را همین ادله را همین را فرض کنیم بگوییم به یک غیر مسلمان و به یک یهودی بگوییم استنباط کن همین استنباط را می کند اگر روزی این وسایل جدید، کامپیوتر و اینها قدری پیشرفت کند همه این امکانات و احادیث را بدهند و روایات را بدهند و بگویند که شک بین سه و چهار در نماز را در بیاور یا فرض کنید که شک در طواف را برایمان [در بیاور] شبهه در طهارت بعد از سعی را برایمان حکمش را بدست بیاور که آیا سعی باطل است در صورتی که طواف باطل است یا نه؟ یا فرض کن که شک در رمی جمار را برای ما بدست بیاور و... شاید به جایی برسیم و ...

یک وقتی ما می رفتیم کلاس خط و تمرین خط می کردیم، برایمان - خدا رحمت کند اساتیدی که داشتیم - در این دفترچه برای ما تمرین می کردند و شب می رفتیم مشق می نوشتیم و دو روز بعد که کلاس شروع می شد می رفتیم آنها را می دادیم و گاهی اوقات مورد تشویق قرار می گرفتیم و گاهی هم مورد تنبیه! گاهی می گفت خوب نوشتی گاهی

می گفت این چیست برای من آوردید؟ و بهترین استاد ها و اینها بودند ، حالا همان خط را آوردند کامپیوتری کردند، نه کسی می نویسد ، آن خط را می آوردند روی هم سوار می کنند الف به این مقدار و ب به این مقدار و خط شده صناعی و کامپیوتری و دیگر آن لطافت و آن ملاحظت و کیفیت ترکیب و اینها ، حالا ترکیب دست خودش هست شاید بتواند درست کند ولی آن حیات و نشاط و طراوتی که یک خطاط در هنگام نوشتن، روحش القاء می کند در کلام و در کاغذ ظاهر می شود آن نیست، خشک است، جامد است روح ندارد، شما یک خطی را که خطاط بنویسد همان را با کامپیوتر سر هم کنید اگر شخص خبیر باشد می فهمد این سر همی و مونتاژ است و آن دست خط است ، مثل فرش ماشینی و دست باف می ماند قضیه، که هر چه ماشین دقت داشته باشد و ریز فرش را ببافد ولی آن دستباف چیز دیگری است ، آنهایی که خبیرند می فهمند. مرحوم آقا می فرمودند شخصی بود عجیب بود در شناخت فرش، می گفتند که بعضی از این ارحام ما یک نفر

آمده بود از این بستگانش به آنها فرش بافی یاد داده بودند و آنها هم دوتا فرش کوچک درست کردند اینها دو دختر ده دوازده ساله بودند در منزل و خیلی ریز باف بود و تحفه ای بود. آمد یک نگاه کرد گفت استاد کاشی بوده، بافنده طهرانی بوده، حالا ما هر چه نگاه کنیم نمی فهمیم ، می فهمیم؟ خیلی عجیب است که استاد این فرش کاشی بوده ولی بافنده اش طهرانی بوده! این از کجا فهمیده؟ خلاصه اهل فن می فهمند ظرافت ها و لطافت ها را، آنها مطالب را درک می کنند.

حالا اگر همین فقه را بردارید مگر فقه غیر از طب است؟ اصلا مگر طبیب مسلمان است؟ ما اینهمه اطباء داریم که یهودی و نصرای هستند و بسیاری از اطباء ما قائل به خدا نیستند ولی در عین حال خیلی حاذق هستند، حتی ممکن است از بسیاری از اطباء مسلمان حذاقتشان بیشتر باشد ، بالاخره این فکر و حدّت را خدا داده است ذهن را خدا داده و استعداد و حافظه را خدا داده است ، این علوم چیزهایی است که بالاخره ذهن بشر اینها را به

دست می آورد و اینها را استفاده می کند و انسان باید همیشه دست بالا را بگیرد. چه بسا افرادی هستند که مسلمان نیستند ولی حذاقتشان بیشتر است مثل اینکه افرادی هستند مسلمان نیستند و زورشان بیشتر است و زور بازویشان بیشتر است حالا حتماً شخص اگر مسلمان و مؤمن است باید قوی تر باشد، نه، خیلی افراد بودند که از ائمه ما قوی تر بودند. این پهلوان هایی که در آن موقع بودند از حضرت سجاد و امام حسن عسکری قوی تر بودند دلیل نیست که چون امام است باید از نظر ظاهری هم زورش بیشتر باشد مسأله اینطور نیست، طبعاً زوری که در رستم دستان به راست یا دروغ که هست شاهنامه هزار تا چرت و پرت دارد، معلوم است با آن چیزها خیلی از بزرگان و اولیای خدا مرحوم آقای حداد یا مرحوم قاضی بنده خدا که نمی توانست سه کیلو وزنه را از زمین بردارد. نه! اینطور نیست.

مسأله فقه ما هم همین است، این روایات را بدهند به یک نصرانی بگویند این موثق است خودش هم کتب را نگاه می کند رجال کشی را می بیند و

رجال ابی داود را می بیند و فرض کنید سایر رجال
را می بیند، رجال صوفی را می بیند و رجال مامقانی
را می بیند این کتب رجال را نگاه می کند می فهمد
این شخص مورد وثوق هست یا نیست، الان اینهمه
از محققین و مستشرقین که هستند و دارند در کتب
ما تحقیق می کنند در عرفان ما تحقیق می کنند در
مولانا و حافظ در دانشگاه های غرب دارند تحقیق
می کنند مگر اینها مسلمان هستند؟ نه! بسیاری از
اساتید ژاپنی و انگلیسی و آمریکایی هستند و تحقیق
می کنند و خوب هم تحقیق می کنند بسیاری از اینها
محقق هستند که از خیلی از افرادی که در اینجا
هستند و مدعی فضل و کمال هستند جلوترند ولی
مسلمان هم نیستند، این هم یک فنی و حرفه ای
است، اشکال ندارد، اینها بیایند این کتب را نگاه کنند
روایات صحیح و ضعیف را جدا می کنند و آیات
قرآن هم دستشان می دهیم، آن مطالب را هم دستشان
می دهیم اینها بیایند مطالبی را که از کتب اهل بیت
از رجال شیعه از روایاتی که از ائمه علیهم السلام
آمده اینها را راجع به آن تحقیق کنند، آن نتیجه و

فتوایی که از این ها صادر می شود شما مقایسه کنید
بینید فرق می کند یا نه؟ اگر فرق کند یک در هزار،
تفاوتی ندارد. این فرق در همه هست. در بین خود
علما مگر نیست؟ مگر دو مجتهد یک فتوا می دهند؟
شما کدام دو مجتهد را از زمان شیخ طوسی تا الان
پیدا می کنید که همه فتاوايش یکی باشد؟ دو مجتهد
تا به حال یک فتوا نداده اند، مفید با صدوق با هم
فرق داشتند، شیخ طوسی با سید مرتضی فرق داشتند
علامه حلی و شهید اول و ... همه با هم اختلاف می
کنند و تا الان هم بوده و اشکالی ندارد، چرا؟ چون
اذهان مختلف و میزان معلومات مختلف و ادله ای
که در دست ما هست مختلف است، ادله ای که در
دست ماست مختلف است.

بله! اگر امام علیه السلام در مقابل ما باشد و ما
در کنار او بنشینیم و از دهان مبارک امام علیه السلام
بشنویم، باز اگر گوشمان درست بشنود نمی دانم در
آنجا هم باز ... عرض کردم خدمتان، بنده در مجلس
بودم در حضور مرحوم آقا رضوان الله علیه، بعضی
از رفقا در کنار من بودند و داشتند مطالب آقا را می

نوشتند و افراد بسیار خوبی هم بودند ولی من نگاه کردم دیدم حرفهایی که آقا می زند را دارد عوضی می نویسد خب گوش اشتباه می شنود ، وقتی انسان یک چیزی را دقت می کند بهتر می تواند درک کند تا آنجا که فکرش را در دو جا ببرد و من نگاه کردم دیدم اشتباه است. گفتم اشتباه است بعدا می دهی دست افراد به اشتباه می افتند، این ها را تصحیح کن! و این خودش خیلی نکته است. این روایاتی که در دست ما هست ، ما به حکم شرعی مکلف هستیم که به اینها عمل کنیم ولی معلوم نیست اینها عین آن باشد که حضرت گفته است ، اگر عین آن باشد که حضرت گفته اند پس این اختلاف ها از کجا آمده است؟ ممکن است راوی اشتباه کرده باشد ولی ما از نقطه نظر شرعی مکلف هستیم که به این روایات عمل کنیم و به آن میزان وثاقتی که نسبت به راوی داریم آن میزان برای ما الزام به تکلیف می آورد و حجیت می آورد البته نسبت به مسائل ظاهری ولی نسبت به مسائل اعتقادی و مسائل مبنایی و نسبت به اعتقادات، نه، در آنجا باید انسان یقین پیدا کند و

صرفاً به روایت یک راوی یا دو راوی نمی‌تواند عمل کند و برای انسان حجیت ندارد، باید نسبت به سند روایت یقین داشته باشد و به صحت عبارت یقین داشته باشد. ولی در احکام ظاهری نه، در شکایات نماز و این چیزها...

تا حالا این کار را نکردند ولی جناب آقای که مستشرق هستی بیا این دفعه شما روایات ما را ببین و فتوا بده، این هم یک کار است. تو که اینهمه در کتب ما تأمل می‌کنی بیا این کار را هم بکن، نه احتیاج به ولایت دارد و نه احتیاج به تشیع دارد و نه احتیاج به قبول کردن ولایت امیرالمؤمنین دارد و نه اعتقاد به وجود امام زمان دارد و هیچ چیز نمی‌خواهد. فقط یک مقداری عقل می‌خواهد و درک می‌خواهد و معلومات، الحمد لله کتب هم زیاد است و سی‌دی و از این چیزهایی که اطلاعات را در اختیار [قرار می‌دهد] همه هست و بیشتر هم در اختیار آنهاست، حالا اگر کسی بیاید و این کار را بکند، یک یهودی که نه قائل به پیغمبر است و نه امام زمان است و نه امیرالمؤمنین است و نه امام سجادی و به هیچ

کس اعتقاد ندارد، بیاید و بگوید من می خواهم نسبت به شیعه فتوا بدهم ، همه می خندند تا خندیدند می گوید برای چه به من می خندید؟ مگر من در این فتوا چه کم دارم که شما داشتید؟ مگر فتوا دادن احتیاج دارد به اینکه انسان اعتقاد به امام زمان داشته باشد؟ نیازی به اعتقاد به امام زمان نیست، مگر فتوا دادن احتیاج به این دارد که انسان اعتقاد به امامت امام صادق داشته باشد؟ فرض کنید امام صادق را یک نفر مثل ابو حنیفه نعوذ باللّه در اهل تسنن بداند، چطور الان اهل تسنن می آیند روایات ابوحنیفه و مالک و اینها را می گیرند و فتوا می دهند؟ همین الان دارند این کار را انجام می دهند. یک نفر نظر و رأی او نسبت به امام صادق و امام باقر نظرش اینطور باشد، چه تفاوتی می کند؟ فتوا دادن احتیاج به ولایت ندارد. آنوقت ببینید ما داریم به کجا می رویم؟ متوجه هستید من چه می خواهم بگویم؟ آنکسی که ولایت ندارد هیچ ندارد، هر چه می گوید چوب است و آهن است و آجر است و خاک، آن کسی که امام و خدا را نشناخته هیچ ندارد و آن کسی

که ولایت را نشناخته هیچ ندارد.

این آقا بلند می شود می آید همین مطالب را،
همین روایات را می آورد و نظر می دهد می گوید
خب امام صادق شما این روایت را گفته است و ابی
بصیر گفته و درست است و مسأله ای هم نیست نگاه
می کنید می بینید با حکمی که الان می دهند هیچ
تفاوت نمی کند پس بنابراین ما از آنها می توانیم
تقلید کنیم! نمی توانیم؟ فردا مرجع ما می شود یک
یهودی! می شود یک نصرانی! آن طرف آمریکا و
انگلیس و استرالیا و فلان، می گوید همین است و مو
هم نمی زند، مگر شما نمی گوید ما می خواهیم به
احکام برسیم؟ این هم احکام، مو نمی زند، رساله را
بردارید و تطبیق کنید. شاید یک مقداری هم قشنگ
تر و شیک تر هم باشد و به اصطلاح مقداری جالب
تر و جاذب تر باشد، حالا که ما خیلی داریم با مردم
راه می آییم و کنار می آییم! در یک مقاله می خواندم
که در آنجا گفته بودند این موسیقی که فعلاً است
خسته کننده است باید موسیقی های جدید بیاید،
همین آقایان! بهتر باشد و شاد بیاید! چیست آقا

خسته شدیم ، کسل کننده است! الحمد لله که همه
جورش را دیدیم و می بینیم.

این می شود فقه ظاهری، تصور نکنید اگر فلسفه
را هم بخواهند همینطور است تفاوت نمی کند، مگر
الان راجع به فلسفه تحقیق نمی کنند؟ همین
مستشرقین مگر تحقیق نمی کنند؟ مگر هانری کربن
آن محقق فرانسوی که با مرحوم علامه طباطبای
مصاحبات و اینها داشت راجع به این مسائل تحقیق
نمی کرد؟ من وقتی مصاحبات علامه طباطبایی را
مطالعه می کردم دیدم که اتفاقاً آدم واردی هم بود
نسبت به متون اسلامی، و سؤال های خوبی می کرد
، بعضی سؤالهایی می کرد که حتی مرحوم علامه هم
نمی دانم خیلی پاسخ ایشان بود یا نه! می دیدم که
سؤالهایی می کند که جای جواب دارد، این مگر یک
مسیحی نبود؟ در عرفان مطالعه کرده است در فلسفه
اسلامی مطالعه کرده است ولی صحبت در این است
چه میزان از این مطالعه در جان او قرار گرفته و او را
به خدا نزدیک کرده است؟ و چه میزان معرفت الهی
را در جان او به وجود آورده است؟ این است مسأله.

کسی که در مقام تهذیب نباشد و در مقام سلوک نباشد و در مقام تربیت نباشد فقط از این علمی که در اختیار ما قرار دارد اینها فقط یک لقلقه لسان را، این می تواند احراز کند و واجد است نه بیشتر، این مسأله حتی نسبت به خود احکام ظاهر با علوم دیگر تفاوت می کند، آن کسی که در فلسفه و در عرفان مطالعه داشته باشد میزان معرفتی که به دست می آورد ولو اینکه مسلمان نباشد اصلاً چه ارتباطی دارد که در فقه بخواهد این کار را بکند؟ چرا؟ آن علوم، علمی است مربوط به معارف اسلام، مربوط به معتقدات اسلام و مربوط به شناخت پروردگار و لوازم نظر ذهنی باشد و از نظر عقلی، ولی این علوم که مربوط به ظاهر است و انسان باید در مقام تکلیف اینها را بداند.

خیال می کنم مطلب را رفقا گرفتند و متوجه شدند که این ره که ما می رویم معلوم نیست به کجا می رود؟ وقتی که امام صادق علیه السلام می فرماید:
لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی

يتفقوا في الدين^۱ کاش می شد با شلاق به دوستان و اصحاب من می زدند و آنها را به این نحو به سمت تفقد در دین حرکت می دادند! حالا می فهمیم منظور امام صادق چه بود، منظور این فقه ظاهری بود؟ ابدأ، منظور معرفت پروردگار بود و منظور روایت اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفيض الامر اليه^۲ بود، ابتدای علم معرفت پروردگار و انتهای آن تسلیم است یعنی انسان خدا را بشناسد و بعد امور خود را به خدا واگذار کند، این مقصود و منظور از کلام امیرالمؤمنین راجع به معارف است این مقصود از کلام امام سجاد علیه السلام است که اگر نبودند افرادی در آخر الزمان اهل توحید که واقعیت وجود را دریابند و حقیقت توحید را درک کنند خداوند سوره توحید و آیات سوره حدید را در قرآن فرو نمی فرستاد که اینها برای آن افراد است، امام سجاد می فرماید اینها برای الان که هستید نیست، اینها برای

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

^۲ کیمای سعادت (للغزالی)، ج ۲، ص ۴۰۴.

افرادی است که در آخر الزمان هستند ، آنها می آیند و حقیقت توحید را درک می کنند و واقعیت عالم وجود را به دست می آورند و به سرّ حقیقت هستی دست رسی پیدا می کنند، آنها معنای صمدیت را می فهمند آنها معنای احدیت و فرقتش را با واحدیت تشخیص می دهند. معنای احدیت و واحدیت را چه کسی تشخیص می دهد؟ از شکایات نماز که در نمی آوریم ، چه کسی تشخیص می دهد؟ یک کسی مثل صدر المتألهین یا بالاتر از او، آنهایی که به حقیقت وجود راه یافتند و آثار وجود را در مقام انبساط، در تعینات، اینها برهانی کردند و فلسفی کردند، اینها می فهمند **هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ**

﴿الحدید، ۳﴾

یعنی چه؟ اینها می فهمند **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**

﴿الإخلاص، ۱﴾ یعنی چه، اینها جمع بین احدیت و

الله را در مقام استجماع بین صفات و ذات می توانند

دریابند که چطور ذات از آن حقیقت مجردة خود

تنازل می کند [و] از آن تجرّد دست بر نمی دارد ، در

عین کثرت وحدت خود را حفظ می کند و درعین

وحدت با کثرت عددی جمع می شود، تمام این کثرات عددی جمع می شوند و آنها حقیقت وجود و موجود را دریافتند و آنها می توانند درک کنند که این مسئله توحید و این آیات شریفه قرآنی در چه عالمی دارد حرکت می کند و در چه عالمی این حقایق دارد بروز و ظهور پیدا می کند، و إلا این مسائل ظاهر همیشه بوده و همیشه خواهد بود و یک مقدار فرق می کند، این می گوید دو دفعه آب بریز و او می گوید سه دفعه آب بریز حالا ما چهار دفعه آب می ریزیم اشکالی هم ندارد. اینجا فرض کن که باید این کار را انجام بدهی و نیاز به رکعت احتیاط هم نیست حالا ما یک رکعت هم احتیاط می خوانیم خیلی مطلب، جای تأمل ندارد، آنچه که هست این است که ...

بنابراین امام سجاد می فرماید معرفت من به تو، مقصود امام سجاد، معرفت به ذات پروردگار و اسماء و صفات است به میزانی که خداوند در اختیار هر کسی قرار داده است. قطعاً ما معرفت امام سجاد و امام باقر و امیر المؤمنین و امام زمان را نداریم و

نخواهیم داشت ولی به همین میزان که به واسطه لطف و کرامت آنها نصیب ما شده هم مسئولیت نداریم؟ اینها مسئولیت دارد، خداوند می فرماید در روز قیامت به ما که من که این فهم را به تو دادم تو از منزل خاله ات نیاوردی ، این فهم را که به تو دادم در قبالتش اینجا چه آوردی؟ می گوئیم خدایا ما برای تو نماز خواندیم و روزه هم گرفتیم ، خب آن را که همه انجام می دادند و این مسائل را نداشتند و این نماز و روزه را هم خواندند و این کارها را انجام دادند شما چه کردی؟ لذا امام سجاد علیه السلام آمده در اینجا در مقام عرض و پیشگاه پروردگار، اینجا امام سجاد آمده عمل را از مطرح نمودن در مقام پروردگار خارج کرده ، این را می گویند ارتقاء روح و ارتقاء نفس و ارتقاء مدرکات. نیامده حضرت بفرماید که خدایا من حجّ پیاده انجام دادم و این را آوردم در اختیار تو گذاشتم ، این را نفرموده است ، چرا؟ چون عمل را که وقتی انسان انجام می دهد این عمل - در شب گذشته و شب های گذشته عرض کردیم - عمل را اگر انسان بخواهد در مقام عرضه

بیاورد هزار تا در آن حرف است، اول چیزی که هست در این عمل، این است که آن چه را که ما انجام می دهیم در قبال عوض است، خلوص ندارد. ما در جایی بودیم فردی می گفت البته آن شخص، شخص بزرگی است و متقی است و از صلحا است و مرد بزرگ و عالمی است و می خواست بگوید که ما در دنیا کاری انجام ندادیم عبارتش این بود که در روز قیامت اگر مرا بیاورند در پیشگاه عدل الهی و از من سوال شود که برای ما چه آوردی؟ من فقط این را می گویم که خدایا من شش ماه برای تو روزها را روزه گرفتم و شب ها را تا به صبح بیدار بودم، فقط این را می گویم، هیچ کار نکردم، نه درس دادم و نه مطالعه کردم و نه تبلیغ کردم، اینها چیزهایی است که در طول زندگی یک فرد عالم انجام می دهد و قصدش هم قربت است و برای خدا هم هست این می خواست حالت تواضع خودش را نشان بدهد که من نسبت به اعمالی که در دنیا انجام دادم به این نحو بودم که عمل خود را به حساب نمی آورم آنچه را که می توانم به خدا عرضه بدارم این است که شش ماه

از عمرم را مرتب روزها را روزه گرفتم و شب‌ها را هم تا صبح بیدار بودم.

ما آنجا نخواستیم جسارت و تجرّی کنیم ولی من می‌خواستم به ایشان بگویم که این را هم اگر مطرح نکنی، [بُردی] این را هم نگویی، همین را هم آدم نگوید، چرا؟ چون این عمل را که انسان انجام می‌دهد به چه نیت انجام می‌دهد؟ همین که انجام می‌دهد که به خدا بگوید، ها! یک مسأله‌ای پیدا می‌شود که ما این را انجام می‌دهیم که فردایی بتوانیم عرضه بداریم، در کیسه‌مان این عبادت را داریم و این وزنه را در کیفمان نگه داشتیم و خلاصه به عنوان یک سند و یک برگ برنده‌ای همراه خودمان می‌بریم و خدا هم می‌گوید اول بگو بینم این شش ماه اگر تو مریض می‌شدی می‌توانستی انجام بدهی یا نه؟ تمام شد، سلامتی را چه کسی به تو داد؟ اگر شب تا صبح بیدار بودی خستگی بر تو می‌آمد و خوابت می‌برد می‌توانستی آن وقت انجام بدهی یا نه؟ چه کسی بیدار نگهت داشت؟ اگر بیماری برای تو پیدا می‌شد و اطباء می‌فرمودند - همان طوری که به ما

فرمودند - که نباید روزه بگیری آیا شما می توانستید بگیرید شش ماه را یا نمی توانستید؟ اگر مشکلی برای شما پیدا می شد که نسبت به انجام این عبادات مانع می شد چه می کردید؟ اگر و اگر و اگر همینطور، یکدفعه آدم سرش را پایین می اندازد و می بیند هیچ جوابی ندارد، سلامتی و خواست و شوق و صحت و توان و تنبّه را او داده است، همه را او داده است دیگر چه چیز را می خواهی عرضه کنی؟ عرفا آمدند خیال همه را راحت کردند، گفتند هیچ.

در خدمت مرحوم آقا بودیم یکی دو مرتبه این قضیه را گفتم یک مرتبه را یادم می آید، اولین سفری که ما حج مشرف شدیم من حدود هفده سالم بود. آن افراد و دوستانی که آن موقع بودند همه به رحمت خدا رفتند، رفتیم مدینه شب اول بود حرم مشرف شدیم برگشتیم دیدیم صحبت می کنند نشستیم. یکی از افراد از مرحوم آقا سؤال کرد که ما با دوستان که صحبت می کردیم شب اول، بحث در اینجاست گفتیم از شما استفاده کنیم که ما بالاخره کار و زندگیمان را کنار گذاشتیم و مبالغی خرج کردیم و

دست از زن و بچه برداشتیم (البته آن زنش را هم آورده بود) و تعلقاتمان کم شده است و بالاخره مشکلاتی هست و در پیش داریم و...، خواستیم اینجا با رفقا بنشینیم و صحبت کنیم ببینیم چه کار کنیم که بتوانیم بهترین نتیجه و فایده را با وجود این مصارفی که از ما در زمینه های مختلف به وجود آمده بگیریم؟ حالا شما تشریف آوردید می خواهیم استفاده کنیم، مرحوم آقا یک دقیقه تأمل کردند و خنده ای کردند از آن خنده ها که خیلی معنا دارد. شروع کردند یواش یواش به صحبت کردن، خوب رفقا درست است این مطالبی که شما مطرح کردید همه هست و انسان مخارجی کرده، در راه خدا کرده و انسان می توانسته جای دیگر برود و آمده حج و تکلیفش را انجام بدهد و اطاعت از دستور کرده باشد و به دنبال آن هدف و مقصد حرکت کرده، این مطالب همه درست ولیکن من هم سوالاتی دارم از شما، بگویند ببینم این مقدار که ما برای حج و سفر خرج کردیم چقدر است؟ مثلاً این مقدار است، حالا در طول عمر خودمان تا الان آن مخارجی که کردیم

راجع به تفریحات و سفر و اینها را حساب کنیم
چقدر است؟ شاید این یک صدمش هم نشود. حالا
ما آمدیم آن مخارج را به حساب نیاوردیم این دو
هزار تومان و سه هزار تومانی که گذاشتیم برای مکه
و آمدیم خرج مکه و حج کردیم حالا این در مقابل
اینها رقمی است و عددی است که انسان بخواهد به
رخ خدا بکشد؟ اینها هم از افرادی بودند که مسافرت
های این طرف و آن طرف داشتند و زندگی هم به
آنها بد نمی گذشت و وضعشان خوب بود. و گفتند
چه مخارجی که در راه سفرهای باطل گذرانندیم ،
اگر بخواهیم اینها را حساب کنیم می بینیم این سفر
حج اصلاً به حساب نمی آید بنابراین ما در اینجا
چیزی خرج نکردیم.

از آن طرف می گوید ما از زن و بچه جدا شدیم،
مگر شما در سفرهایی که می رفتید در اروپا و کجا،
مگر از زن و بچه تان جدا نمی شوید؟ حالا چی شده
سفر مکه را آوردید جلو و می گوید از زن و بچه
جدا شدیم و چه مصیبتی! تازه شانس می خواهد آدم
گاهی اوقات جدا شود!!! البته برای طرفین! حالا

یک ماه جدا شدی داری خوش می گذرانی و غر غر هم نمی شنوی! این را خریدی و این را نخریدی و کم گذاشتی و زیاد گذاشتی و از این مسائل، حالاخب این یک ماه مگر چیست؟ بعد هم برمی گردی و می روی سر جایت، حالا بیاییم به خدا بگوییم ما دست از زن و بچه برداشتیم ای وای! عجب بلایی و عجب فاجعه ای! نه! این حرف قابل برای عرضه نیست که انسان بخواهد این را در پیشگاه خداوند، آن هم اینجا بخواهد عرضه کند. بعد همینطور یکی یکی شروع کردند به شمردن و راجع به کارهایی که انسان انجام می دهد و قدم هایی که بر می دارد مثلا گفتند شما صبح تا شب در بازار راه می روید هیچ آنها را به حساب نمی آورید خانه این می روید خانه آن می روید و بنزین مصرف می کند و اینها حساب نیست حالا دو قدم اینجا برود آدم به مسجد النبی و برگردد اینجا، این خیلی چه عرض کنم در اینجا دارد که بیاید در روز قیامت بگوید خدایا ما به زیارت قبر پیغمبرت از هتل رفتیم، اینجا سوار ماشین شدیم و آنجا پیاده شدیم و صد متر و

دویست متری را با پای پیاده حرکت کردیم و رفتیم ، وقتی که همه آن نکته ها و موارد را یکی یکی آوردند بیرون و شکافتند و شرح دادند و معلوم شد که اصلاً فکر کردن راجع به این مسأله و بحث کردن راجع به این موضوع ... گفتند حالا چه کنیم؟

گفتند: راهش این است که بگوییم خدایا ما نه پول خرج کردیم و نه زحمت کشیدیم و نه از زن و بچه جدا شدیم ، بر ما منت گذاشتی، ببینید این را می گویند یک عارف، تو بر ما منت گذاشتی که ما را اینجا آوردی، جایی که اولیای خودت را اینجا می آوری جایی که ائمه خودت را اینجا آوردی، جایی که پیامبران را در اینجا آوردی، بزرگان را ، تو بر ما منت گذاشتی و ما را در اینجا آوردی بدون اینکه سر سوزنی در ما قابلیت باشد برای ورود به این حرم. بنابراین ما فقیریم و بدبختیم و بیچاره ایم، تو بر ما منت داری و عنایت کردی و تو بر ما لطف کردی و تو بر ما بخشیدی ، من پولم کجا بود؟ پول را تو دادی مگر من از کیسه خاله ام آوردم؟ تا تو آن مشتری را نیاوری در مغازه من، آن مشتری که می تواند برود از

مغازه بعدی بخرد...، تا تو توان ندی که من نمی توانستم اینجا بیایم، باید به خدا بگوییم ما هیچ کار را نکردیم و فقیریم، این را که به خدا بگوییم نه فقط در ذهن بگذرانیم، باور کنیم، باور کنیم به خود، واقعا احساس کنیم یعنی بنشینیم و فکر کنیم، یک مقداری فکر کنیم و خودمان را گول نزنیم، همان حسابی را که خدا می خواهد روز قیامت از ما برسد خودمان زودتر از خودمان برسیم، مگر خدا روز قیامت نمی خواهد حساب برسد؟ تو می گویی من این کارها را کردم می گوید بفرما، البته ما نمی توانیم مثل خدا حساب برسیم ولی یک مقدار که می توانیم، سی درصد بیایم همان حساب را خودمان برسیم، خودمان چه پولها خرج کردیم که اصلا به حساب نمی آوریم؟ خودمان چه جاهایی رفتیم که حالا به حساب نمی آوریم و خودمان چه زحماتی در کارهای بیخود کشیدیم که از عمرمان حساب نمی کنیم؟ خودمان چه مطالبی را بر خود تحمل کردیم که الان آنها را در نظر نمی آوریم اما همین که بلند شدیم آمدیم آنجا خدایا! بلند شدیم هزار کیلومتر راه

آمدیم مگر به همین راحتی است که خلاص شویم و برگردیم؟ تا نامه بهشت و سند شش دانگ حوض کوثر و هشت طبقه بهشت و جنت الذات را، همه شش دانگ را به اسم ما نکنی پیمان را از مکه بیرون نمی گذاریم! خدا می گوید خیلی خب حالا که اینجا بنگاهی داری برای ما حساب می کنی ما هم با تو بنگاهی عمل می کنیم آنوقت است که آدم باید الفرار! بگذارد از صحرای محشر فرار کند، داری با من بنگاهی عمل می کنی؟ بنگاهی می آیی جلو؟ ما هم بلدیم. آن دو ملکی که بر شانه هایت هستند صدا کن بیایند تو این پرونده را بکش بیرون و تو آن پرونده را، پرونده سمت راست که بسته است! فقط پرونده چپ را باز کن! شروع می کنند پرونده چپ را باز کردن یکی دو تا و سه تا و ... می گوئیم خدایا ممنون! بس است. آن را که روز قیامت می خواهند حساب پس بگیرند آن مقدار که می توانیم از خودمان حساب پس بگیریم.

مرحوم آقا بعد فرمودند: کسی که اینجا می آید باید برهنه بیاید بی تعلق بیاید اگر چیزی می خواهد

گیرش بیاید . بی دنگ و فنگ بیاید چرا می گویند
لباست را در بیاور دو حوله بپنداز؟ یعنی همین! تو
هیچ چیز نداری تو که هستی؟ آن عمامه را باید از
سرت برداری آن عمامه برای ایران بود این جا عمامه
بی عمامه و عبا بی عبا، کت و شلوار بی کت و شلوار،
ساعت بی ساعت ، انگشتر کنار، انگشتری که در
موقع نماز باید دست کنی و مستحب است البته اگر
انگشتر زینت باشد، ساعت را در ایران که هستی می
توانی دست ببندی و به همه نشان بدهی و از
آستینت بکشی بیرون که همه ببینند! زنها هستند که
می روند این طرف و آن طرف اول کیفشان را در می
آورند که همه ببینند و مردها هم ساعتشان را و آنها
النگوشان را! هر که یک چیزش را نشان می دهد.
اینها همه برای چیست؟ برای ایران است، آنجا که
می روی ساعت را باید در آوری و انگشترت را
در آوری و طلاجات را در آوری، لباست را در
بیاوری و شخصیتت را باید در بیاوری. اینجا که آدم
نمی تواند بدون عمامه در خیابان راه برود آنجا می
گویند باید عمامه ات را در بیاوری مثل بقیه. مرجع

تقلیدی مهندسی یا پزشکی، تاجری، کاسبی، فرد
عادی هستی، دو تا حوله می اندازی روی دوش
والسلام، اینجا این حرفها را بر نمی دارد، آنجا که
شش تا اینور می رفتند و شش تا آنور و دوازده تا
پشت سر! آن در ایران بود وقتی که می روی در
میقات می گویی لبیک اللهم لبیک خودت هستی و
هیچ چیز هم تنت نیست و اگر حوله هم کنار برود
واویلا، یک حوله روی دوش یک حوله روی کمر،
تو اینی در میقات، آقایی که در آنجا که بودی خدم و
حشم داشتی، بیا و برو داشتی و شخصیت داشتی و
هر جا می رفتی تنها نمی رفتی حتما باید بیست نفر
با تو می آمدند اینجا این حرفها نیست، تنهای تنهایی.
این حالت را انسان باید الان احساس کند. آنجا،
میقات، مجبوری است. باید این حال را داشت، وقتی
می آیی پیش من، با شخصیت می خواهی بیایی؟
حجت به درد عمه ات می خورد! هیچ فایده ای
ندارد.

ما با مرحوم آقا رفته بودیم اصفهان دیدن یک
شخصی که به رحمت خدا رفته، از علمای اصفهان

بود ، در ضمن صحبت‌هایی که ایشان می کرد از مرحوم آقای بروجردی این بود که وقتی مرحوم آقای بروجردی آمده بودند از بروجرد به قم، مرحوم آقای بروجردی آدم خیلی خوبی بود و مرد بزرگی بود و بی هوا بود تا حدودی و برای خودش حالات و حساب و کتابی داشت و کارش روی حساب بود ، من یک مطالب و نکاتی از زندگی ایشان در ذهن دارم که حکایت از این می کرد که ایشان فردی بود که روی کارهایش حساب می کرد و بی گذار به آب نمی زد و روی برنامه بود کارشان ، ایشان بعد از اینکه آمده بودند قم، سال اول یا سال دوم قصد داشتند زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شوند ، امان از این دور و بری ها! بلای دین و دنیای انسان هستند ، بعضی از این دور و بری ها به مرحوم آقای بروجردی پیشنهاد دادند که آقا امسال مشرف نشوید ، ایشان فرمودند چرا مشرف نشوم؟ گفتند چون موقعیت شما در ایران هنوز جا نیفتاده و شخصیت شما پا نگرفته وصیت شهرت شما فرا گیر نشده است و شما که بخواهید مشهد بروید در شهرها باید از

مرجع استقبال کند و مردم بیایند بیرون تا دو فرسخی آن شهر، شاهرود و سبزوار و مشهد و اینها، الان وضعیت شما وضعیتی نیست که برای مردم شخصیت شما جا افتاده باشد و آنطور که باید و شاید احتمال دارد از شما استقبال نشود لذا چند سالی شما زیارت را کنار بگذارید، ایشان هم خوب جواب دادند ، گفتند بنده زیارت امام رضا را به خاطر شخصیت خودم کنار بگذارم؟ ببینید! میزان فهم ما همین قدر است، چون شخصیت ما جا نیفتاده امام رضا بی امام رضا! برود کنار! هر وقت شخصیت پیدا کردیم ماشاء الله! بزرگ شدیم عالم گیر شدیم هر شهری که رفتیم دو میلیون آمدند جلو حتی شیر خواره ها را آوردند بیرون و اغنام و احشام و دیگر چیزی نماند با این وضع برویم سرخ امام رضا ، با این وضع برویم به زیارت امام رضا! آن وقت این زیارت ، زیارت است، زیارتی که ملائکه می آیند و با سلام و صلوات، این یک جور معرفت.

یک معرفت دیگر من در چند سال پیش مشرف شده بودم حرم امام رضا دیدم یک نفر که فرد

معروفی است از آقایان دارد می آید و عده ای دورش را گرفته بودند و با یک طرزی دارد وارد حرم می شود، صحنه ای که من در آنجا دیدم خیلی متأثر شدم ، افراد پشت به حضرت از این عکس می گرفتند نمی دانم چطور این را آورده بودند با اینکه این وسایل ظاهراً ممنوع است! شروع کردند به عکس گرفتن و بعد ایشان رفت در کنار حرم امام رضا و نشست آن گوشه و افراد دور ایشان و پشت به امام رضا! من رفتم به یکی از این افراد گفتم که این قسم نشستن در اینجا اهانت به امام رضا است و بلند شوند بروند یک جای دیگر بنشینند، که به گوشش رساندند. این یک معرفت است. یک معرفت ، معرفت ولیّ خدا هر وقت وارد حرم می شد، اولاً بین الطلوعین می رفت و می گفت تنها می روم و وقتی که وارد می شد، در زمان سابق، مرحوم آقای حداد هفت دو دور ضریح حضرت طواف می کرد و می رفت می نشست در گوشه ای دو ساعت . آن هم یک جور معرفت امام است و معرفت که اصلاً من نمی توانم اسرار و مطالبی را که در آن زمان ها بوده بتوانم بگویم

و شمه ای را خدمت رفقا عرض کردم و مقداری که رفقا می‌دانند، معرفتی که مرحوم آقا نسبت به امام رضا و قضیه اش را هم در کتاب هم خود ایشان نوشتند و رفقا مطالعه کردند و ظاهراً در جلد دوم هم مثل اینکه بنده آوردم، آن هم یک قسم معرفت به امام علیه السلام است . حالا کدامش بهتر است؟ یعنی اگر قرار باشد که ما دو جور زیارت امام رضا برویم کدامش را برویم؟ اگر قرار باشد که ما دو جور امام را بشناسیم کدام یک از دو معرفت به داد ما می‌رسد؟ کدام یک از این دو معرفت به درد ما می‌خورد؟ جواب واضح است، مشخص است مسأله، این معرفت، معرفتی است که به درد دنیا می‌خورد، آن معرفت معرفتی است که به درد عقبی می‌خورد، هم دنیا و هم عقبی، عقبی در همین دنیا است.

لذا امام سجاد علیه السلام می‌فرماید من عمل ندارم، کدام عمل را بیاورم عرضه بدارم و آن عمل را شفیع قرار بدهم؟ خدایا به واسطه این عملم مرا مورد شفاعت قرار بده! این را می‌گویند عارف، امام سجاد را می‌گویند عارف، مناجات عارفین امام

سجاد را نخواندید؟ حتما بخوانید، رفقا! در مناجات
خمسة عشر اسراری است که کم در ادعیه ائمه است،
مخصوصاً مناجات مریدین و تائبین و عارفین و
محبین! حضرت می گوید من عمل ندارم.
امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی تشریف می آورند در
مدائن بالای قبر سلمان وقتی دفن می کنند با
انگشتشان روی زمین این حروف و کلمات را نقش
بندند همین دو خط شعرهایی که می بینید روی
بعضی سنگ قبرها نوشته اند مربوط به زمان
امیرالمؤمنین است **وفدت علی الکریم بغیر زاد من
الحسنات والقلب السلیم و حمل الزاد اقبح کل شی اذا
کان الوفود علی الکریم من وارد شدم بر شخص بزرگ
بدون زاد و توشه ، عمل و بدون قلب سالم و سلیم،
من وارد بر فرد بزرگی شدم ولی باکی از این مسأله
ندارم ، نگران این بدون توشگی و بدون زاد نیستم ،
چرا؟ چون او کریم است، به او نگاه می کنم، حمل
زاد و توشه، بدترین و زشت ترین کاری است که
یک نفر می تواند انجام بدهد ، اگر بر یک فرد بزرگ
وارد شود. یکی برود مهمانی یک فرد بزرگ غذایش**

را با خود ببرد ، این بالاترین سب و دشنام نیست؟
می گوید مگر در خانه ما غذا پیدا نمی شود که تو
غذا آوردی؟ مخصوصا در بین عربها که این را خیلی
زشت می دانند و اهانتی است که ممکن است
موجب مسائلی بشود ، به خود ما بر نمی خورد که ما
شخصی را دعوت کنیم او غذایش را با خود بیاورد؟
چه اینکه آن فرد پروردگار باشد، امیرالمؤمنین می
گوید ما وارد بر خدا شدیم، دنیا را پشت سر گذاشتیم
، ملائکه آمدند ما را به سمت خدا آوردند وفود دادند
و وارد کردند و آن وقت ما به خدا بگوئیم که خدایا
ما با خود زاد و توشه آوردیم و با خودمان اعمال را
آوردیم که به تو عرضه بداریم! این زشت و قبیح
نیست؟ این کلامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در
اینجا روی قبر سلمان [می نویسد]، از سلمان بالاتر
چه کسی را سراغ داریم ، اینکه حضرت روی قبر
سلمان این مطالب را می فرماید چون خود سلمان
چنین حالی داشت اما اگر حضرت بالای قبر ما بیاید
این خط را نمی نویسد چیز دیگری می نویسد،
می گوید با یک توشه از انانیت و شخصیت و

فرعونیت و کثرت و فرو رفتن در تخیلات و توهمات ما آمدیم در اینجا، یک کشتی هم نمی تواند این توشه ما را حمل کند، او سلمان بود که امیرالمؤمنین روی قبرش این را نوشت چون خودش در حالش بدون توشه رفت ، سلمان که می رفت توشه نداشت، زاد نداشت، امیرالمؤمنین هم نگاه به حال سلمان می کند و این دو خط شعر را می نویسد، این می شود مکتب اهل بیت ، این می شود مبانی این مکتب. مکتب امیرالمؤمنین و امام سجاد علیه السلام و امام صادق این است. عمل خودت را خلاصه به حساب نیاور ، انسان بخواهد روی عمل خودش حساب کند.

خیلی عجیب است، خیلی این مسأله عجیب است و این مطلب را خودش انسان در نظر بگیرد اگر بخواهد یک نفر را در منزلش استخدام کند، مقصود او از این استخدام چیست؟ مقصودش این است که این فرد ، فرد مطیعی باشد و امین باشد و صادق باشد و به آنچه که می گوید عمل کند و تخطی نکند ، حالا اگر این فردی را که استخدام می کند بگوید آقا می

دانی چه کسی را استخدام کردی؟ می گوید یکی را
استخدام کردی هزار جا دعوتش کردند نرفته! برای
تو را قبول کرده! می گویی ای بابا این هنوز نیامده
دارد برای ما خط و نشان می کشد. می دانی چه کسی
را استخدام کردی؟ فلان مدرک را از فلان جا دارد!
این یک شخصی است که فلان شخصیت را دارد و
در بین افراد به این معروف است! می گویی آقا بلند
شو برو همان جا که آن مدرک را از آن جا گرفتی و
رفقای آن جور بودند ، ما می خواستیم یکی را
بیاوریم که به او امر کنیم خبر نداشتیم که یک آمر
آوردیم و ما شدیم مأمور ، حالا یک نفر می آید ادب
دارد، می داند چطور حرف بزند، می گوئیم آقا شما
که هستید؟ می گوید من هر چه شما بگوئید اطاعت
می کنم و غیر از کلام شما کلامی را گوش نمی دهم
، می گوئیم عجب! این چه قدر آدم بافهم و مؤدبی
است. تا این حرف را می زند محبت او در دل انسان
قرار می گیرد ، اولی نه ، بر فرض که اولی چنین
چیزهایی را هم داشت نه اینکه دروغ بگوید ولی
صحبت در این است که وقتی انسان در چنین

موقعیتی قرار می گیرد چطور باید فکر کند؟ شما که می خواهید بروید زیارت امام رضا هیچ می گوید که یابن رسول الله هیچ می دانی چه کسی دارد زیارت امین الله می خواند؟ شما می دانید یا بنده بگویم؟ بنده یک کسی هستم که صد و پنجاه کیلومتر راه آمدم و دست از زن و بچه برداشتم و چنین شخصی هستم و چنین آدمی هستم و چنین وضعیتی دارم...! حضرت می گوید بلند شو برو بگذار هوا مقداری تمیز تر باشد. یا اینکه آدم می رود در مقابل ضریح می ایستد و سرش را می اندازد پایین و خود را در مقابل امام صفر واقعاً می بیند. نه دروغ! واقعاً خجالت آور نیست آدم علم خودش را در مقابل امام به حساب بیاورد؟ این واقعاً خجالت ندارد؟ آدم شخصیت خودش را بخواهد در مقابل شخصیت امام حساب کند، واقعاً خجالت نمی کشد؟ امام رضا به ریش ما می خندد می گوید نگاه کن! روزگار به کجا رسیده این آشغال کله آمده جلوی ما دارد امین الله می خواند علمش را به رخ ما می کشد و شخصیتش را به رخ ما می کشد و پول و موقعیتش را به رخ ما

می کشد، ها؟ نمی خندد؟ حالا ما واقعا چطور برویم
به زیارت امام و چطور برویم به پیشگاه خدا و چطور
در مقابل خدا بایستیم؟ چطور وقتی که نماز می
خوانیم خودمان را عرضه بداریم؟

می رسیم به همین کلام امیرالمؤمنین که روی
قبر سلمان نوشت و همه ائمه، همین امام سجاد چه
خاطرات و حکایات از این امام سجاد هست از
موسی بن جعفر از امام رضا از امام حسن علیه السلام
، این دعای روز عرفه امام حسین را بخوانید، واقعا
حضرت در آنجا از اول دعای عرفه الحمد لله الذی
لیس لقضائك تا آخر دعا می گوید من نیستم و صفرم
و هیچ ندارم و فقیرم و تو دادی تو مرا به این دنیا
آوردی تو بزرگ کردی و تو علم دادی، تو افراد را
محبّ من قرار دادی و محبت مرا در دل افراد
انداختی و تو موانع را برطرف کردی. ائمه دارند اینها
را به ما می گویند و یاد می دهند، کجا داریم سیر می
کنیم؟ در کدام وادی داریم حرکت می کنیم؟ مردم را
داریم به چه چیزهایی می خوانیم؟ مکتب ائمه این
است؟ مکتب ائمه مکتب فقر است، مکتب فقر است

و مکتب نداری است، مکتب واگذاری همه‌امور به صاحب اصلی اوست، واگذاری همه و تسلیم همه امکانات و همه ودیعه‌ها به صاحب اصلی ودیعه دهنده است، همه را به او می‌سپارند. وقتی که من نه جمال دارم و نه علم دارم و نه پول و نه شوکت و شخصیت، پس چه دارم؟ هیچ! تازه شدم سلمان، تازه شدم هیچ! وقتی می‌شوم هیچ آن وقت امیرالمؤمنین می‌آید بالای قبر ما این را می‌نویسد **وفدت علی الکریم بغیر زادی من الحسنات والقلب السلیمی من نه حسنه ای آوردم و نه قلب سالم،** حسنات امور ظاهر، قلب سالم مربوط به باطن است، نه ظاهر درست است نه باطنم و اتفاقاً هیچ طوریم نیست چرا؟ چون من دارم به تو نگاه می‌کنم. خدایا تو خوشت می‌آمد که من وارد بر یک شخص کریم مثل تو شوم و با خود توشه بیاورم؟ خدا می‌گوید نه، می‌گوید ما هم برای همین هیچ چیز نیاوردیم، خدا می‌گوید خب بدک نشد، معلوم می‌شود که مقداری از معرفت در تو قرار داده شده است. من هم خدا هستم و بنده اینطوری می‌خواهم، بنده ای را

که آنچه را که از من گرفته به رخ من نکشاند آنچه را
که من به او دادم نباید به حساب خودش بگذارد، به
حساب بانکی خودش بگذارد. پول را من دادم تو
داری در حسابت می گذاری؟ سرمایه را من دادم تو
داری در حسابت می گذاری؟

لذا همیشه مقام ادب اقتضا به این می کند ، پس
امام سجاد علیه السلام فرمود خدایا من عمل
نیاوردم. خدا هم می گوید تو عمل نیاوردی ولی
بالاخره انسان که وقتی وارد می شود بر یک شخصی،
هدیه ای باید ببرد. شما که منزل رفیقتان می روید
هدیه نمی برید؟ دیدن مریض می کنید هدیه نمی
برید؟ دو کیلو سیب انسان می خورد، یک هدیه ای
باید ببریم. نمی دانم این قضیه را خدمت رفقا گفتم
یا نگفتم؟ یکی از دوستان که با مرحوم دستغیب
خیلی مأنوس بود و از حواریون ایشان بود برای من
نقل می کرد که ما یک زمستانی با مرحوم دستغیب
رفتیم بیرون شیراز، از دهات و قراء شیراز، وقتی که
در راه می رفتیم مرحوم دستغیب گفت ای وای ما
چیزی نیاوردیم، یک هدیه ای، برای این بنده خدا

داریم می رویم ، دأب ایشان این بود که جایی که می رفتند یک چیزی می بردند، شیرینی و... بعد وقتی که آنجا رسیدیم گفتم این بنده خدا می خواهد چه کار کند؟ یک دفعه دست کرد در جیبش یک کبریت بود کبریت را درآورد گفت چیزی پیدا نکردیم ما این کبریت را به عنوان هدیه به تو می دهیم آن شخص آن کبریت را تا آخر عمر نگه داشت و برای همه تعریف می کرد می گفت لذتی برای من از این عمل ایشان پیدا شد که اگر یک میلیون هم به من می داد من یک چنین لذتی را پیدا نمی کردیم، حالا برای چه این کبریت را در جیبش گذاشته بود نمی دانیم! ان شاءالله که برای سیگار نبوده است چون سیگار حرام است و ضرر دارد! حالا لازم نیست که برای او باشد مصارف دیگری هم دارد کبریت را درآورد گفت آقا به عنوان هدیه ، چقدر این عمل ، عمل پسندیده و نیکو و جاذبی است.

امام سجاد می فرماید که یک چیز را ما برای خودمان نگه داشتیم که آن را به خدا عرضه بداریم ، اگر خدا بگوید خب عمل تو که چیزی نیست که

بخواهی عرضه کنی ، توان و صحت و توفیقش را
من دادم، من توفیق این نماز و ذکر و دعا و توجه را
دادم ، این را رفقا باید بدانند که هر عمل خیری که
ما انجام بدهیم، ما در آن موقع مشمول آن رحمت و
اوصاف و اسماء کلیة الهی قرار گرفتیم بدون او امکان
ندارد این را انجام بدهیم، هم در فلسفه و هم در
عرفان این مسأله ثابت شده است ، حالا ما در اینجا
به عنوان بنده چه چیزی داریم که عرضه بداریم ،
عمل که نداریم. حضرت می فرماید یک چیز را ما
می توانیم به خدا عرضه بداریم و آن را مطرح کنیم ،
آن چیست؟ آن محبت است. خدا نمی تواند بگوید
این دیگر چیست که داری این را مطرح می کنی؟
چرا نمی تواند این را بگوید؟ ان شاء الله طلب رفقا
اگر بدایی حاصل نشود برای مجلس بعد .

اللهم صل علی محمد و آل محمد.